



● ساختار سرمایه داری ایران
 ● مسئله ارضی در ایران
 ● طبقه کارگر و دموکراسی بورژوازی لبنان
 ● پرولتاریا و انقلاب لئون تروتسکی
 ● درباره برنامه انقلابی
 ● سفر هواکوفنگ به ایران و نظریه سه دنیا
 ● بحران استالینیزم و کمونیسم اروپایی

شماره ۸ پائیز ۱۳۵۷



طبقه کارگر و دمکراسی بورژوایی لنین

بورژوا-لیبرالیسم پرداخته بود، اینک با ادغام تدریجی با آن، گرایش واحد لیبرال-نارودیستی را بوجود آورد. با پیدایش و گسترش عقاید پرولتری (سوسیال-دمکراسی) و جنبش توده ای طبقه کارگر، سرشت بورژوا-دمکراتیک جنبش روشنفکری روسیه که به معتدل ترین گونه خود، یعنی جنبش تهرذیب، آغاز شد و به افراطی ترین شکل جنبش انقلابی تروریستی خاتمه یافت، هرچه بیشتر روشن گشت. اما رشد سوسیال-دمکراسی انشعابی را به همراه آورد. دو جناح انقلابی و فرصت طلب در داخل سوسیال-دمکراسی به وضوح متمایز گردید. جناح نخست بیانگر گرایش های پرولتری در داخل جنبش ما بود و آن دیگری بیانگر تمایلات روشنفکری، به زودی ثابت شد که مارکسیسم قانونی^۴ در حقیقت "بازتاب مارکسیسم در ادبیات بورژوایی" است و از طریق فرصت طلبی نوع برنشتاین^۵ به لیبرالیسم منتهی گردید. از یک سو، بخشی از اگنویست های درون جنبش سوسیال-دمکراسی، تحت تأثیر بینش شیبه-آنارشستی از جنبش ناب و ساده کارگری، خود را گم کرده حمایت سوسیالیست ها از اپوزیسیون بورژوایی را خیانت به دیدگاه طبقاتی و دمکراسی بورژوایی در روسیه را سرابی فریبا اعلام کردند. از سوی دیگر، قماش دیگری از اگنویست ها، غرق در همان اعتقادات به جنبش ناب و ساده کارگری، سوسیال-دمکرات ها انقلابی را به نادیده گرفتن مبارزات اجتماعی لیبرال ها، افراد زمستوی^۶ و مهدبین علیه استبداد منتهی می کردند.

ایسکرای سابق^۷ عناصر بورژوا-دمکراسی در روسیه را، زمانی که بسیاری هنوز متصور آن هم نبودند، خاطر نشان ساخت و خواستار حمایت پرولتاریا از این گرایش دمکراتیک شد. در آنجا بطور دایم بر ماهیت طبقاتی و بورژوایی جنبش لیبرالی و رادیکال تأکید شده بود و درباره پیروان متزلزل اسپوزیترنیبه^۸ گفته شده بود: "زمان آن فرارسیده است که این حقیقت ساده را درک کنیم که نه سفسطه سیاسی و نه به قول استپنیاک فقید محدود کردن و پنهان کردن خویشتن، و نه دورویی رایج موسوم به التفات متقابل دیپلماتیک، بلکه تنها شرکت واقعی در مبارزه و اتحاد واقعی در مبارزه است که مبارزه مشترک واقعی (و نه صرفاً لفظی) علیه دشمن مشترک را تضمین می کند. هنگامی که مبارزه سوسیال-دمکراتهای آلمان علیه ارتجاع پلیسی-نظامی و فئودالی-مذهبی با مبارزه هر حزب واقعی دیگر که متکی به حمایت طبقه مشخصی از مردم (برای مثال، بورژواز لیبرال) بود واقعاً همسو گردید، فارغ از هرگونه عارت پردازگی کاسیکارانانه درباره التفات متقابل، عمل مشترک برپا شد."^۹

این شیوه برخورد به مسأله از جانب ایسکرای سابق^{۱۰} را مستقیماً به اختلافات کنونی بر سر چگونگی برخورد سوسیال-دمکراتها

مقاله زیر ترجمه بخش هایی از مقاله ای است با عنوان فوق از لنین که برای نخستین بار در ژانویه ۱۹۰۵ در نشریه هفتگی بلشویکی، وین بود (به پیش از) منتشر شد. در این مقاله لنین چگونگی برخورد دو گرایش عمده در داخل سوسیال دمکراسی روسیه، بلشویزم و منشویزم، نسبت به اپوزیسیون بورژوایی علیه استبداد را بررسی می کند.

ترجمه فعلی از متن انگلیسی مقاله، جلد هشتم مجموعه آثار لنین، بعمل آمده است و بخش هایی که در اینجا ترجمه نشده توسط چند نقطه (۰۰۰) نشان داده شده اند.



چگونگی برخورد سوسیال-دمکراتها، یا دمکراتهای طبقه کارگر، با بورژوا-دمکراتها مسأله ای قدیمی و در عین حال همواره نوظهور است. از یک طرف، این مسأله دارای سابقه ای طولانی است، چراکه از بدو پیدایش سوسیال-دمکراسی همواره مطرح بوده و اصول تئوریک آن در آثار اولیه مارکسیستی نظیر بیانیه کمونیست و سرمایه توضیح داده شده است. از طرف دیگر، همواره مسأله نویسی است، زیرا هرگام در انکشاف یک کشور سرمایه داری امتزاج ویژه و بدیعی از طبقاتی گوناگون دمکراسی بورژوایی و گرایش های مختلف درون جنبش سوسیالیستی را ایجاد می کند.

در روسیه نیز این مسأله کهنه در حال حاضر خصلت بویژه نوی بخود گرفته است. جهت روشن ساختن چگونگی طرح امروزی این مسأله با گذار کوتاهی در تاریخ آغاز می کنیم. نارودنیک های انقلابی قدیمی روسیه^۱ دیدگاهی تخیلی و شبه-آنارشستی داشتند. آنان دهقانان کمون های روسیه را سوسیالیست های حاضر و آماده می برداشتند و بیست لیبرالیسم جامعه تحصیل کرده روسیه به وضوح چیزی جز امیال جاه طلبانه بورژوازی روسیه نمی دیدند. آنان بر این اساس که مبارزه برای آزادی های سیاسی مبارزه برای کسب نهاد هایی به نفع بورژوازی است، منکر حقانیت این مبارزه می شدند. اعضای نارودنایا ولیا^۲ اقدام به مبارزه سیاسی گامی به جلو برداشتند، لیکن نتوانستند این مبارزه را با سوسیالیسم پیوند دهند. هنگامی که اعتقادات رنگ پریده به سرشت سوسیالیستی کمون های روسیه در پرتو نظریه های وود^۳ که مدعی ماهیت غیر طبقاتی و غیر بورژوایی روشنفکران دمکرات روس بود- دوباره پروپاگرت، شیوه برخورد روشن سوسیالیستی به این مسأله حتی از رونق افتاد. نتیجه این بود که نارودنیزم^۴ به رغم اینکه در گذشته به رد قاطعانه

با لیبرالها می‌کشد. همانطور که همه اطلاع داریم، این اختلافات از دو مین کنگره حزب آغاز شدند. در این کنگره دو قطعنامه، معرف نظریات اکثریت (قطعنامه پلخالف) و اقلیت (قطعنامه استارور) پذیرفته شدند. قطعنامه اول به درستی خلصت طبقاتی لیبرالیزم را به مثابه جنبش بورژوازی تعیین می‌کند و لزوم توضیح ماهیت ضد انقلابی و ضد پرولتری گرایش اصلی لیبرالی (جنبش اسوبوژدنیه) را به پرولتاریا در پیشاپیش تکالیف قرار می‌دهد. در عین اینکه قطعنامه ضرورت حمایت پرولتاریا از بورژوا - د مکراسی را مشخص می‌دهد هرگز به ابزار التفات متقابل دیپلماتیک متوسل نشده بلکه با روحیه ایسکرای سابق آن را به صورت مسأله مبارزه هم آهنگ مطرح می‌سازد: "تا جاییکه بورژوازی در مبارزه اش علیه تزاریزم انقلابی است و یا صرفاً در اپوزیسیون قرار دارد"، سوسیال-دمکراتها می‌باید از آن پشتیبانی کنند.

قطعنامه استارور، برعکس تحلیل طبقاتی از لیبرالیسم و د مکراسی ارائه نمی‌دهد. این قطعنامه آکنده از نیت خیر است و به ابداع شرایطی از توافق پرداخته است که احتمالاً به‌تسرو و آب و تابدارترند و لیکن متأسفانه موهومی و کلمات محض هستند: لیبرال‌ها یا د مکراتها می‌باید چنین و چنان موضعی را اعلام کنند، این یا آن گونه خواست‌ها را نباید مطرح سازند، فلان و بهمان شعار را باید بپذیرند. توگویی تاریخچه بورژوا - د مکراسی در تمام موارد و در کلیه کشورها به کارگران هشدار نداده است که به بیانیته‌ها، خواست‌ها و شعارهای لیبرالها اعتماد نکنند. توگویی تاریخ تا کنون صد‌ها نمونه به ما عرضه نداشته است که در آنها بورژوا - د مکراتها نه تنها با شعارهای خواستار آزادی کامل، بلکه برابری و حتی سوسیالیسم به پیش آمدند و بی آنکه بدین ترتیب در ماهیت بورژوا - د مکراتیک آنان تغییری پیدا شود، اذهان پرولتاریا را هرچه بیشتر در حاله‌ای از ابهام و سردرگمی فروبردند. جناح روشنفکرگرای سوسیال - د مکراسی می‌خواهد با پیش نهادن شرط خود داری بورژوا - د مکراتها از ایجاد سردرگمی به مقابله با این سردرگمی‌ها بپردازد. جناح پرولتری در مبارزه اش به تجزیه و تحلیل محتوای طبقاتی د مکراتیسم دست می‌زند. جناح روشنفکرگرا به دنبال شکار لغات توافق نامه است. جناح پرولتری خواست همکاری واقعی در مبارزه را مطرح می‌کند. جناح روشنفکرگرا معیارهای تعیین‌کننده بورژوازی خوب و رثوف را که ارزش انعقاد توافق با آن وجود دارد، اختراع می‌کند. جناح پرولتری انتظار هیچ گونه رثوف از بورژوازی ندارد ولی حمایت خود را از بورژوازی، حتی از بدترین آنان، تا جاییکه واقعاً با تزاریزم مبارزه می‌کنند، دریغ نخواهد داشت. جناح روشنفکرگرا به ورطه دیدگاهی کاسبارانه در می‌لغزد: ای لیبرال‌ها، چنانچه شما جانب سوسیال - د مکراتها و نه جانب سوسیال - رولوسیونرها را بگیرید، در انعقاد معاهده علیه دشمن مشترک به توافق خواهیم رسید، و در غیر این صورت خیر. جناح پرولتری دیدگاه مصلحتی را حفظ می‌کند: حمایت ما از شما تماماً مشروط بر این است که آیا ما را در موقعیت مساعد تری برای وارد ساختن ضربات کمابیش کارآتر به دشمنان قرار خواهد داد یا نه. قطعنامه استارور در نخستین برخورد با واقعیات تمام نواقص خود را به روشنی آشکار ساخت. برنامه مشهور هیأت تحریریه ایسکرای نو، برنامه "نوع غالبتر بسیج" که به بحث دور مسائل اصول شماره ۷۷ (سرمقاله "دمکراسی بر سر چند راهی") و شماره ۷۸ یا ورقی استارور مربوط بود، سنگ محک این جریان را فراهم آورد. در جزوه لنین با این برنامه برخورد شده اما لازم است که بحث را اینجا از نزدیک بررسی کنیم.

عقیده اساسی (و یا در واقع سردرگمی اساسی عقاید) در استدلال های ایسکرای نو، فرق قائل شدن بین لیبرال های زمستوو و د مکراتهای بورژواست. این تفکیک محور اصلی هر دو مقاله را تشکیل می‌دهد. . . . لیبرالیزم زمستوو "تنها استحقاق آن را دارد که با نیش عقرب مورد پذیرایی قرار گیرد"، در حالیکه د مکراسی

روشنفکرگرا مناسب برای توافق با ماست. د مکراسی باید به مثابه یک نیروی مستقل و به طور مستقل عمل کند. "لیبرالیزم روسی که از نقش اساسی تاریخی خود، از اعصاب محرك خود (از عبارت لذت ببرید!) و از نیمه بورژوا - د مکراتیک خود محروم شده است، فقط شایسته تنبیه با نیش عقرب است."

. . . اما در مقابل هم گذاشتن این دو [لیبرالهای زمستوو و د مکراتهای بورژوا] همان اندازه معقولانه است که بگوییم "ایالت مسکو و سرزمین امپراطوری روسیه". هم لیبرالهای زمستوو که معتقد به حق رأی مشروط هستند و هم آجودانهای اشراف، تا آنجا که با استبداد و سرواژه مخالفت بر خیزند، د مکرات محسوب می‌شوند. د مکراتیسم آنان محدود، تنگ نظران و ناپیگیر است. همانطور که هرگونه د مکراتیسم بورژوازی کمابیش، به درجات مختلف، محدود و یاریک و متزلزل است.

سرمقاله ایسکرای شماره ۷۷ بر اساس گروه بندی زیر لیبرالها ما را تجزیه و تحلیل می‌کند: (۱) زمینداران صاحب سرف، (۲) زمینداران لیبرال، (۳) روشنفکران لیبرال، که خواستار قانون اساسی و حق رأی مشروط هستند، (۴) جناح چپ افراطی - روشنفکران د مکرات. این تحلیل ناقص و سردرگم است. گروه بندی روشنفکران با گروه بندی طبقات و اقشاری که منافعیشان توسط روشنفکران بیان می‌گردد، قاطی شده است. د مکراتیسم بورژوازی روسیه، اضافه بر منافع لایه های وسیعی از زمینداران بزرگ، با زنا کنندگان، منافع انبوه کسبه و صاحبان صنایع کوچک و متوسط و همچنین منافع توده های دهقانی صاحب ملک و موجد و خرد یا (و این نکته اهمیت ویژه ای دارد) نیز هست. نخستین عیب تحلیل ایسکرا نادیده گرفتن این وسیعترین حوزه بورژوا - د مکراتیک روسیه است. دومین اشکال آن، ناتوانی از درک این نکته است که روشنفکران د مکرات روسیه، الزاماً و نه بر حسب تصادف از لحاظ دیدگاه سیاسی به سه گرایش عمده تجزیه شده اند: طرفداران اسوبوژدنیسه، سوسیال - رولوسیونرها، و سوسیال د مکرات‌ها. هر یک از این سه گرایش دارای تاریخچه ای بس طولانی هستند و به ترتیب دیدگاه جناح های معتدل و انقلابی د مکراتهای بورژوازی و پرولتاریا را معرفی می‌کنند (به آن صراحت و قاطعیتی که تحت شرایط استبداد ممکن است). هیچ چیز مضحک تر از این نیست که ایسکرای نواز یک سو د مکراتها و روشنفکران را یکال را یکی می‌داند و از سوی دیگر این آرزوی معصومانه را طرح می‌کند که "د مکراتها باید به مثابه نیروی مستقل وارد عمل شوند." ایسکرای نو فراموش کرده است که روشنفکران را یکال، یا جنبش د مکراتیک روشنفکری، که بزعم ایسکرا اینک به "نیروی مستقلی" بدل شده، در حقیقت چیزی جز حزب سوسیال - رولوسیونر خود مان نیست! روشنفکران د مکراتیک جناح "چپ افراطی" دیگری نمی‌توانند داشته باشند. منطقاً فقط از لحاظ استهزائی و یا تروریستی می‌توان از این روشنفکران به مثابه نیروی مستقل سخن گفت. ایستادن در سطح بورژوا - د مکراتها و چپ تر رفتن از اسوبوژدنیه فقط به معنی حرکت به سمت سوسیال - رولوسیونرهاست و نه در هیچ جهت دیگری.

دیگر کشفیات اخیر ایسکرای نو نیز تاب مقاومت در مقابل انتقاد نخواهند داشت. مشخصاً این مطلب که "لیبرالیزم بدون نیمه بورژوا - د مکراتیک آن" فقط شایسته تنبیه با نیش عقرب است و این که چنانچه بجز افراد زمستوو کس دیگری را نتوان جلب کرد "ما قائلانه تر خواهد بود که عقیده همزمنی را بدور افکنیم" حتی از کشف نخست نیز کمتر تحمل انتقاد دارند. لیبرالیزم از هر نوعی، فقط تا جاییکه واقعاً به مخالفت با استبداد بر می‌خیزد، مستحق برخورداری از حمایت سوسیال - د مکراتهاست. این گونه حمایت تنها د مکراتهای واقعاً پیگیر (یعنی پرولتاریا) از تمام د مکراتهای متزلزل (یعنی بورژوا) آن چیز نیست که به عقیده همزمنی واقعیت می‌بخشد. فقط برداشت کاسبارانه خرد بورژوازی از عقیده همزمنی است که آن را به شکل یک سازش، التفات متقابل و یا ساله توافق لغوی متصوّر

می‌شود. * از دیدگاه پرولتری، در یک نبرد، هژمونی از آن کسی خواهد شد که بر حرارت تراز دیگران به نبرد بپردازد، جهشت وارد آوردن حتی یک ضربه به دشمن هیچگونه فرصتی را از دست ندهد و کمرش با گفتار و وفق دهد. یعنی کسی که رهبراید-تولج-ژیک نیروهای دمکراتیک است و فرگفته سیاست نیمه-راهی را به باد انتقاد می‌گیرد. * ایسکرای نو سخت در اشتباه است اگر تصور می‌کند که نایبگیری بورژوا-دمکراسی یک صفت اخلاقی است و نه یک خصیصه سیاسی-اقتصادی آن، و اگر تصور می‌کند که می‌توان و می‌باید در جدای از تزلزل را تعیین کرد که کمتر از آن درجه لیبرالیزم فقط استحقاق نیش عقرب را دارد و بیشتر از آن درجه شایستگی به توافق رسیدن با ما. این پندار تنها به معنی "تعیین پیشاپیش حد مجاز فرومایگی" است. واقعاً، قدری درباره معنی این کلمات فکر کنیم: قبول نداشتن شروط توافقی به گروه‌های اپوزیسیون نظیر حق رأی همگانی، برابر، مستقیم و مخفی به معنی آنست که "آزمایش کاغذ تورنسل دمکراسی، معرف خطا ناپذیر خواست‌های خود را در برابرشان گذاشته تمام وزنه حمایت با ارزش پرولتاریا را در کف ترازوی برنامه‌های سیاسی آنان قرار دهیم" (شماره ۷۸)، چقدر رزیا این کلمات بیان شده اند! منتهی، به ناچار، به نویسنده این کلمات زیبا، استارور، باید گفت: دوست عزیز، آرکادی نیکولا-یوویچ، کلمات قصار شما بهدر رفته است! زمانی که آقای استرووه در برنامه گروه اسپوزد نیمه حق رأی همگانی را نیز جا داد، بایک اشاره قلم "معرف خطا ناپذیر" شما را بی خاصیت کرد. همین استرووه، نه یک بار بلکه به کرات در عمل به اثبات رسانیده است که تمام این برنامه‌ها از نظر لیبرال‌ها ورق پاره بی ارزشی بیش نیستند؛ نه چون کاغذ تورنسل، بلکه کاغذی بسیار معمولی‌اند. زیرا که بورژوا-دمکرات‌ها از امروز یک چیز نوشتن و فردا چیز دیگری گفتن هیچ ابایی ندارند. این حتی خصلت بسیاری از آن روشنفکران بورژوازی است که به سوسیال دمکراسی جلب می‌شوند. تمام تاریخچه لیبرالیزم در اروپا و روسیه حاوی صدها نمونه از کردار و گفتار مغایر با هم است، و دقیقاً به این دلیل اشتیاق استارور در یافتن کاغذ‌های معرف خطا ناپذیر بسیار ساده لوحانه است.

این اشتیاق کودکانه، استارور را به جانب این اندیشه بزرگ سوق می‌دهد که بگوید حمایت از مبارزات ضد تزاری آن بورژوا‌ها که موافق حق رأی همگانی نیستند به معنی "تزلزل عقیده" حق رأی همگانی تا به هیچ "است! احتمالاً استارور با ورق زبانی دیگری خواهد نوشت تا اثبات کند که ما با حمایت از مبارزات ضد استبداد سلطنت طلبان "عقیده" جمهوری را تا به هیچ تزلزل می‌دهیم. اشکال عمده در این است که افکار استارور به طور لا علاجی حول دایره تسلسل کلمات، شعارها، خواست‌ها و اعلامیه‌ها دور می‌زند و تنها معیار حقیقی، یعنی میزان شرکت واقعی در مبارزه را نادیده می‌گیرد. در عمل، این ساله به گونه‌ای اجتناب ناپذیر به آرایش کردن آن افکار روشنفکر رادیکال که رسیدن به "توافق" با آنان محتمل اعلام شده، منجر خواهد شد. با رویگرداندن از مارکسیزم، روشنفکران به عنوان "نیروی محرک" (و نه خدمتگزاران چرب زبان) لیبرالیزم قلمداد شده‌اند. رادیکال‌های فرانسوی و ایتالیایی به لقب کسانی که خواست‌های ضد دمکراتیک و ضد پرولتر بر آنان بیگانه است مفتخر شده‌اند، در حالیکه همه می‌دانند این رادیکال‌ها به دفعات بی‌شمار به تمام مواضع خود پشت پا زده و پرولتاریا را به بیراهه سوق داده‌اند، و طبعاً اینک در صفحه بعد همین شماره ایسکرا (شماره ۷۸) چنین آمده است که در

* یادداشتی برای طرفداران پرزکاو ایسکرای نو. احتمالاً به ما خواهند گفت که مبارزه بر حرارت پرولتاریا بدون هیچ شرط قلبی منجر به این می‌شود که بورژوازی ثمرات پیروزی پرولتاریا را از دستش برآید. پاسخ ما به این حرف پرسش‌زیر است: چه تضمین دیگری برای تحقق شروط پرولتاریا وجود خواهد داشت بجز نیروی مستقل پرولتاریا؟

ایتالیا سلطنت طلبان و جمهوری خواهان "در جنگ علیه سوسیالیژم یکی بودند." قطعنامه روشنفکران ساراتف (انجمن خدمت‌های بهداشتی)، که خواهان شرکت نمایندگان تمام مردم در فعالیتهای قانونگذاری است به عنوان "صدای [!] حقیقی دمکراسی" قلمداد شده است (شماره ۷۷). همراه برنامه غلطی برای شرکت پرولتاریا در فعالیتهای زمستوی، "رسیدن به برخی توافقات با نمایندگان جناح چپ بورژوازی مخالف" نیز توصیه شده است (توافقات معروف جهت جلوگیری از ایجاد ترس و وحشت [در بورژوازی]). در پاسخ به این پرسش‌نویس که چه بر سر شروط گذاشتن توافقات استارور آمده است، هیأت تحریریه ایسکرای نو چنین نوشت:

"اعضای حزب باید همواره این شروط را در خاطر داشته باشند. آنان از لحاظ اخلاقی موظفند که با آگاهی به شرایطی که حزب رسیدن به توافقات سیاسی رسمی با احزاب دمکراتیک را جایز می‌شمارد... اکیداً مابین نمایندگان قابل اعتماد اپوزیسیون بورژوازی، یعنی دمکراتهای حقیقی و لیبرالهای کلاش‌تایز قائل شوند."

هر قدمی که قدم‌های دیگری به دنبال می‌آورد. اضافه بر توافقات حزبی (که به موجب قطعنامه استارور تنها توافقات مجازند) در شهرهای مختلف توافقات محلی نیز پذیرا شده‌اند. همراه توافقات رسمی، توافقات اخلاقی نیز پیدا شده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که اکنون پذیرفتن شفاهی "شروط توافق" و نیروی الزامی "اخلاقی" آنها، القاب "قابل اعتماد" و "دمکراتهای حقیقی" را نیز به دنبال خواهد داشت. در صورتیکه هر کودکی بخوبی می‌داند که بسیارند آن پیروان روده دراز زمستوی که جهت خاموش نگاه داشتن سوسیال-دمکراتها به اظهار لفظی هر بیانیه‌ای می‌پردازند و با توسل به قول شرف یک رادیکال حتی سوسیالیست بودن خود را هم ادعا می‌کنند.

خبر پرولتاریا هرگز به این بازی شعارها، اعلامیه‌ها، و توافقات کشانیده نخواهد شد. پرولتاریا هرگز فراموش نخواهد کرد که بورژوا-دمکراتها هیچگاه دمکراتهای قابل اعتمادی نخواهند شد. حمایت پرولتاریا از بورژوا-دمکراتها نه بر اساس معامله به منظور جلوگیری از ترس و رسیدن آنها و نه بر اساس اعتقاد به قابل اعتماد بودن آنهاست، بلکه بر این اساس است که در کجا و تا چه اندازه به مبارزه واقعی علیه استبداد تن می‌دهند. یک چنین حمایتی در جهت رسیدن به اهداف اجتماعی-انقلابی مستقل پرولتاریا ضروری است.

۱- نارودیزم Narodism، خلق‌گرایی (از کلمه نارود به معنی خلق)، گرایشی خرد-بورژوازی در روسیه بود که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم در میان روشنفکران شکل گرفت. نارودنیک‌ها خواستار سرنگونی تزار و تقسیم زمین بین دهقانان بودند. آنها معتقد بودند که سرمایه‌داری در روسیه پدیده‌ای تصادفی است و هیچگونه چشم‌اندازی برای انکشاف آن وجود ندارد. از اینرو، نیروی عمده انقلابی در روسیه را نه طبقه کارگر بلکه دهقانان می‌دانستند. آنها به منظور برانگیختن دهقانان به مبارزه علیه تزار و ترویج نظریات خود به روستاها رفتند. این حرکت تحت نام "رفتن به میان خلق" معروف شد. عنوان "نارودنیک" نیز از همین جا پیدا شد.

۲- نارودنایا ولیا Narodnaya Voliya (به معنی آرمان خلق) یک جمعیت مخفی سیاسی بود که در سال ۱۸۷۹ پس از اشعاب جمعیت نارودنیک "زمین و آزادی" تشکیل گردید. نارودنایا ولیا هدف فوری خود را سرنگونی تزار قرار داده بود. در

برنامه این گروه خواست های "تشکیل مجلس دایمی نمایندگان خلق" که بر اساس حق رأی همگانی انتخاب شده باشد و قدرت مکنه و مجریه را در دست داشته باشد، تقسیم اراضی بیمن دهقانان، انتقال کارخانه ها به کارگران و اعطای آزادیهای دمکراتیک مطرح شده بود. اعضای نارودنایا ولیا شیوه عمده مبارزه را "اعدام انقلابی نمایندگان استبداد" می دانستند و پس از قتل تزار الکساندر دوم (در سال ۱۸۸۱) پلیس تزاری توانست گروه را از بین ببرد.

۳- و. و. نام مستعار و. پ. ورونستف V.P. Vorontsov یکی از ایدئولوگهای لیبرال نارود یزم سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰.

۴- مارکسیزم قانونی - گرایشی در دهه آخر قرن نوزدهم میان روشنفکران بورژوازی روسیه که در مخالفت با نارود نیکها و با تکیه به مارکسیزم به توجیه انکشاف سرمایه داری در روسیه پرداخته بودند. این گرایش اجتناب ناپذیری و ضرورت انقلاب پرولتری را منکر می شد.

۵- برنشتاین Eduard Bernstein یکی از رهبران بین الملل دوم که راه رسیدن به سوسیالیزم را از طریق تکامل تدریجی و اصلاح سرما - په داری می دید و منکر ضرورت انقلاب اجتماعی و تسخیر قدرت به دست پرولتاریا بود. روزالوکزا میورگ جزوه معروف خود، اصلاح یا انقلاب را در رد نظریات برنشتاین و طرفداران او در سوسیال-دمکراسی آلمان نوشت.

۶- زمستوو Zemstvo نام تشکیلات حکومت های محلی (انجمن های محلی) که در روسیه در سال ۱۸۶۴ بوجود آمدند. این انجمن ها تحت تسلط اشراف و زمینداران لیبرال بودند و قدرشان به امور صرفاً محلی از قبیل راه سازی، ساختن و اداره بیمارستان و مدارس ... محدود می شد. کنترل این سازمانها بدست حاکمین ایالات و وزارت کشور بود.

۷- ایسکرا Iskra (جرقه) - نام روزنامه ای که انتشار آن در ماه دسامبر ۱۹۰۰ آغاز شد و نخستین روزنامه سراسری مارکسیستهای انقلابی روسیه بود. ایسکرا در خارج از کشور چاپ و مخفیانه در داخل روسیه پخش می شد. در بین سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ این نشریه در کار ایجاد حزب مستقل پرولتری در روسیه نقش مهمی ایفا کرد. در نوامبر سال ۱۹۰۳، پس از کنگره دوم حزب کارگری سوسیال-دمکراتیک روسیه، ایسکرا به دست منشویکها افتاد (از شماره ۵۲ به بعد) برای مشخص نمودن ایسکرای سابق، ایسکرا منشویکی به ایسکرای نو معروف شد.

۸- اوسوبوژدنیه Osvobozhdeniye (رهايي) - نام نشریه ای بود که به سردبیری استرووه Struve در سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ در خارج از روسیه منتشر می شد. طرفداران این نشریه لیبرالهایی بودند که بعد ها هسته مرکزی حزب کادت را تشکیل دادند.

